فلسفه کیفر و ناسازواری تبیین کامل: چالش تبیینی انسداد علّی و مبانی مسئولیت کیفری

چکیده

اصل انسداد علّی جهان فیزیکی، به‌عنوان یکی از مبانی مهم متافیزیک علم معاصر، بر این فرض استوار است که هر رویداد فیزیکی، از جمله رفتار انسانی، در نهایت دارای علت فیزیکیِ کافی و قابل تبیین در چارچوب قوانین و سازوکارهای طبیعی است. در مقابل، مسئولیت کیفری بر این پیش‌فرض هنجاری مبتنی است که انسان، فاعلی مسئول، قابل انتساب و شایسته سرزنش است و رفتار مجرمانه را می‌توان به‌نحوی معنادار به او نسبت داد. مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که اگر کنش انسانی حاصل زنجیره‌ای از علل فیزیکی پیشین باشد، آیا مفاهیمی چون اراده، قصد، تقصیر، کنترل، سرزنش و استحقاق کیفر همچنان از مبنای فلسفی کافی برخوردار خواهند بود یا تبیین علّیِ کامل، ضرورت و اعتبار آن‌ها را از میان خواهد برد. به منظور پاسخ به این پرسش، نوشتار حاضر با رویکردی تحلیلی- فلسفی، ابتدا اصل انسداد علّی، کفایت تبیین علمی و بسندگی علّی را بررسی می‌کند و سپس ساختار مفهومی و هنجاری مسئولیت کیفری، به‌ویژه مؤلفه‌های عاملیت، فهم هنجاری و توانایی اقدام متفاوت، را تحلیل می‌نماید. در ادامه، ناسازواری ظاهری میان تبیین طبیعی رفتار و انتساب هنجاری مسئولیت بازسازی شده و چهار راه‌حل عمده، سازگارگرایی تحلیلی، بازنگری در اصل انسداد علّی، کثرت‌گرایی سطوح تبیین و حذف یا بازتعریف تقصیر سنتی، ارزیابی شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که سازگارگرایی با انتقال معیار مسئولیت از امکان بدیل متافیزیکی به کنترل هدایتی و پاسخ‌گویی به دلایل، سازگاری بیشتری با تصویر علمی جهان دارد، اما در توجیه استحقاق سزاگرایانه با دشواری مواجه است. بازنگری در انسداد علّی، اگرچه عاملیت اصیل را حفظ می‌کند، از نظر متافیزیکی و معرفت‌شناختی قابلیت توجیه ندارد؛ حذف یا بازتعریف تقصیر نیز خطر تقلیل عدالت کیفری به مدیریت خطر و تضعیف مبنای اخلاقی انتساب را در پی دارد. در نتیجه، کثرت‌گرایی سطوح تبیین موجه‌ترین راه‌حل به نظر می‌رسد؛ زیرا میان تبیین فیزیکیِ چرایی وقوع رفتار و ارزیابی هنجاریِ انتساب و استحقاق تمایز می‌گذارد و بدون انکار انسداد علّی، استقلال نسبی و کارکرد اساسی مفاهیم مسئولیت کیفری را حفظ می‌کند.

واژگان کلیدی: ناسازواری تبیین، مسئولیت کیفری، انسداد علّی، کثرت‌گرایی تبیین، فلسفه علم.

مقدمه

از جمله مهم‌ترین پیش‌فرض‌ها در متافیزیکِ علم معاصر، اصل «انسداد علّیِ جهان فیزیکی»[1] است. بر اساس این اصل، هر رویداد فیزیکی دارای یک علت فیزیکیِ کافی است (Kim, 2005: 40). این اصل که در چارچوب طبیعت‌گرایی روش‌شناختیِ علمِ جدید شکل گرفته، امروزه به‌عنوان یکی از مبانی اصلی تبیین علمی پذیرفته شده است. معنای ساده این اصل آن است که هر اتفاقی که در جهان رخ می‌دهد، در نهایت باید بتواند (و می‌تواند) بر اساس قوانین و سازوکارهای طبیعی و فیزیکی توضیح داده شود. در مدل کلاسیک تبیین علمی نیز، یک رویداد زمانی به‌طور کامل توضیح داده می‌شود که بتوان آن را از قوانین کلی علمی و شرایط اولیه استنتاج کرد (Hempel & Oppenheim, 1948: 137) . هرچند امروزه برخی مدل‌های علّی–سازوکاری، جایگزین مدل صرفاً قانون‌محور شده‌اند، اما این ایده همچنان باقی است که برای هر رویداد باید بتوان توضیحی علّی و کامل ارائه کرد.

[1]. Causal Closure of the Physical World

در مقابل، نظریه‌های مربوط به مسئولیت کیفری (به ویژه نظریه‌های سنتی‌تر)، بر این باورند که انسان صرفاً بخشی از یک زنجیره علّی نیست، بلکه باید بتوان او را به‌عنوان عامل و منشأ واقعی رفتار خود شناخت، بدین معنا که رفتار مجرمانه از فاعلی مقصر و قابل سرزنش ناشی شده باشد (میرسعیدی، ۱۳۹۰: ۳۲). برای مثال، در دیدگاه سزاگرایانه، کیفر تنها زمانی قابل توجیه است که فرد را بتوان مسئول واقعی عمل خود دانست و او را شایسته تحمل پیامد رفتار خویش تلقی کرد. به دیگر سخن بتوان او را از نظر اخلاقی مسئول دانست (جوان‌جعفری و ساداتی، ۱۳۹۱: ۵۹). در نظریه‌های متأخر در این حوزه، نیز گفته می‌شود که مسئولیت زمانی معنا پیدا می‌کند که رفتار فرد به‌صورت هنجاری به خود او بازگردد، نه این‌که صرفاً نتیجه عواملی باشد که پیش از او وجود داشته‌اند. به همین دلیل، در حقوق کیفری معاصر، در برخی موارد مانند اکراه یا استفاده از ناآگاهی دیگری، شخصی که در پشت رفتار مجرمانه قرار دارد، به‌عنوان فاعل معنوی شناخته می‌شود و مسئولیت کیفری پیدا می‌کند (میرمحمدصادقی، ۱٤۰٤: ۱۷). همچنین برخی از نظریه‌های مسئولیت کیفری، این شرط را مطرح می‌کنند که فرد باید «می‌توانست طور دیگری عمل کند» (Frankfurt, 1969: 829-830). بر اساس این دیدگاه، تنها زمانی می‌توان شخصی را مقصر دانست که رفتار او نتیجه انتخاب و اراده خودش باشد (اصحابی، حمیداوی و موسی‌زاده میخوش، ۱٤۰٤: ۱۰۵-۱۰٦)، نه این‌که تحت تأثیر عواملی مانند اجبار، اضطرار یا دفاع مشروع قرار گرفته باشد. به هر روی، قدر متیقن اینکه قائل بودن به مسئولیت کیفری (حداقل در قرائت‌های ذکر شده)، نیازمند چیزی ورای (یا خارج از) علل بیان شده در فلسفه علم است.

به رغم اینکه دو موضوع پیش گفته (اصل انسداد علّی و مسئولیت کیفری)، هر دو در قلمرو خود به عنوان موضوعاتی پذیرفته شده قلمداد می‌گردند، با این حال، برآمد کاربست این دو در حوزه فلسفه کیفر، به بروز ناسازواری منجر خواهد شد. از یک سو، علم بر این باور است که هر رویداد، از جمله رفتارهای انسانی و از جمله جرم، در نهایت دارای علت فیزیکی است؛ و از سوی دیگر، حقوق کیفری بر این فرض تکیه دارد که انسان می‌تواند منشأ واقعی رفتار خود باشد و برای آن مورد مؤاخذه قرار گرفته، از نظر کیفری دارای مسئولیت باشد. اگر اصل انسداد علّی، به مثابه یک اصل علمی، را بپذیریم، هر رفتار انسانی، از جمله جرم، در نهایت حاصل مجموعه‌ای از علل فیزیکی پیشین خواهد بود (Kim, 2005: 15). در این صورت این پرسش مطرح می‌شود که آیا جایی برای مفاهیمی مانند تقصیر، سرزنش و مسئولیت باقی می‌ماند یا این مفاهیم پس از ارائه یک تبیین علّی کامل، دیگر ضرورتی ندارند؟[1]

با نگاهی بدبینانه، همین پرسش را می‌توان در حوزه اخلاق و مسئولیت اخلاقی نیز مطرح نمود. اگر همه رفتارهای انسان نتیجه علل مادی و خارج از اراده او باشند، مسئولیت اخلاقی چگونه قابل توجیه خواهد بود؟ پاسخ ساده و اولیه به این پرسش می‌تواند این

[1]. ممکن است این پرسش مطرح شود که اصولاً چه نیازی به استفاده از مفاهیم علمی برای تبیین مسئولیت کیفری وجود دارد. هرچند پاسخ به این پرسش در حوزه رسالت این نوشتار نیست، با این حال، به باور ما، استفاده از مفاهیم علمی در حوزه مسائل بنیادین حوزه مسئولیت کیفری، نظیر آنچه که در سال‌های اخیر در حوزه اراده و بحث‌های مربوط به نوروساینس و ... آمده است، موجب حل بسیاری از چالش‌های سنتی در حوزه مسئولیت کیفری شده، راه را برای تحقق عدالت به شکل مطلوب‌تر محقق می‌سازد. به علاوه، انکار لزوم استفاده از مفاهیم علمی در این حوزه، اقرار ضمنی مبنی بر خروج مطلق عرصه حقوق، مسئولیت کیفری و ...، از حوزه علم است.

باشد که، تبیین علمی و قضاوت هنجاری دو پرسش متفاوت را دنبال می‌کنند. علم می‌پرسد «چرا این اتفاق رخ داد؟»؛ در حالی که حقوق و اخلاق می‌پرسند «آیا فرد به دلیل این رفتار شایسته سرزنش است؟» (Scanlon, 1998 : 272-273). به دیگر سخن علم به دنبال «چستی و چگونگی» است[1] در حالی حقوق و اخلاق در پی فهم چرایی، استحقاق، حُسن و قبح و ... هستند.

با این حال، همین تفکیک نیز نیازمند توضیح است. اگر ارزش‌های هنجاری هیچ ارتباطی با جهان علّی نداشته باشند، این پرسش مطرح می‌شود که این ارزش‌ها چگونه می‌توانند در تعیین مسئولیت انسان نقشی واقعی داشته باشند؟ و اگر این ارزش‌ها دارای نقش علّی باشند، آیا این امر با اصل انسداد علّی در تعارض قرار نمی‌گیرد؟ بنابراین، موضوع صرفاً به حوزه جبر و اختیار محدود نمی‌شود، چه اینکه بحث در حوزه جبر و اختیار، قدمتی دیرینه در مباحث حقوق و اخلاق دارد.[2] مسئله اصلی، وجود تعارض میان دو رویکرد به انسان و تأثیر آن در فلسفه کیفر است: تصویری علمی که رفتار انسان را بخشی از زنجیره علّیِ طبیعت می‌داند، و تصویری حقوقی که انسان را موجودی مسئول دانسته و او را برای رفتارهای خویش قابل مواخذه تلقی می‌کند. حل این ناسازواری برای فلسفه کیفر، با حصرعقلی، از سه حالت خارج نیست: یا باید علم را کنار گذاشته یا حقوق و اخلاق را، و یا سعی نماید بین این دو جمع نماید.

با توجه به این توضیحات، نوشتار حاضر با تمرکز بر ناسازواری «تبیینِ کاملِ رفتارها مبتنی بر علل مادی» و «مسئولیت کیفری»، تعامل میان فلسفه علمِ تحلیلی و فلسفه کیفر را بررسی می‌نماید. از اینرو، در ابتدا مبانی بنیادین فلسفه علم معاصر بیان شده، تا چارچوب تبیینی غالب جهان و پیامدهای آن برای کنش انسانی روشن گردد (۱) در ادامه، ساختار مفهومی مسئولیت کیفری با تأکید بر مؤلفه‌های هنجاری تحلیل می‌شود (۲). سپس با جمع این دو دستگاه مفهومی، ناسازواری بین آن‌ها بازسازی و تبیین شده (۳)، و در نهایت نقاط چالش‌برانگیز بین این دو دستگاه مفهومی ارائه و راه‌حل‌های ممکن بررسی خواهد شد (٤). ذکر این توضیح ضروری است که با توجه به رویکرد حاضر در این نوشتار، به فراخور بحث از ادبیات منطقی-اعم از منطق ریاضی و گزاره‌ای- استفاده شده است.

۱.مبانی متافیزیکی و تبیینی فلسفه علم معاصر

مقدمه ضروری بحث حاضر، شناخت مبانی متافیزیکی و تبیینیِ فلسفه علمِ معاصر است، که نه صرفاً فرض‌هایی روش‌شناختی، بلکه به مثابه پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختیِ تعیین‌کننده حدود و اعتبار تبیین علمی هستند. مهم‌ترین این مبانی عبارت‌اند از: اصل انسداد علّی جهان فیزیکی، کفایت تبیین علمی، و بسندگی علّی همراه با اصل عدم افزونگی، که در مجموع، تصویری از جهان به‌عنوان نظمی علّی، یکپارچه و درون‌بسته ارائه می‌کنند. نظمی که در آن هر رخداد، از جمله کنش‌های انسانی و به طور خاص «جرم»، با ارجاع به علل طبیعی تبیین‌پذیر است.

---

[1]. برای مشاهده بحث در خصوص «چیستی علم»، ر.ک: چالمرز، آلن اف (١٤٠٤)، چیستی علم: درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی، ترجمه سعید زیبا کلام، چاپ بیست و دوم، تهران، سمت.

[2]. برای مشاهده بحث در این حوزه، ر.ک: جعفری، محمد تقی (۱۳۹۰)، جبر و اختیار، تهران، موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.

۱-۱. اصل انسداد علّیِ جهان فیزیکی

بر طبق اصل انسداد علّیِ جهان فیزیکی، در فرض وجود علت برای یک رویداد، آن علت فیزیکی خواهد بود. همین دلیل، این اصل یکی از مهم‌ترین مبانی طبیعت‌گرایی متافیزیکی به شمار می‌رود؛ زیرا بر اساس آن، جهانِ فیزیکی از نظر علّی خودبسنده است و برای توضیح رخدادهای آن، نیازی به فرض علل مستقلِ غیرفیزیکی وجود ندارد. بنابراین، هرگاه رویدادی در جهان فیزیکی رخ دهد، اصل بر این است که علت آن را باید در همان شبکه علّیِ جهان فیزیکی جست‌وجو کرد، نه در قلمرویی خارج از آن (Kim, 2005: 14-18). به دیگر سخن، بر اساس این اصل، برای تبیین وقوع هر رخدادِ مادی در جهان، یا باید آن را اساساً خارج از حوزه علل مادی بدانیم (یعنی به وجود علل متافیزیکی قائل شویم) و یا بپذیریم که از نظر علّی به طور کامل قابل تبیین است.[1]

اهمیت این اصل در آن است که تصویری یکپارچه و منسجم از جهان طبیعی ارائه می‌دهد. اگر برای یک رویداد فیزیکی، علاوه بر علت فیزیکی، علت مستقلی از نوع دیگری نیز فرض شود، یا باید نوعی دوگانه‌انگاری را پذیرفت یا در الگوی رایج تبیین علمی تجدیدنظر کرد. از همین رو، برخی از فیلسوفان طبیعت‌گرا، اصل انسداد علّی را نه صرفاً نتیجه یافته‌های فیزیکی، بلکه یکی از پیش‌فرض‌های موفقیت علوم طبیعی می‌دانند؛ پیش‌فرضی که بر اساس آن، جهانْ نظامی قانون‌مند، تبیین‌پذیر و از نظر علّی بسته تلقی می‌شود (Papineau, 2001: 7-11). پذیرش این اصل معمولاً بر سه دلیل استوار است. نخست، موفقیت علوم طبیعی در تبیین و پیش‌بینی پدیده‌ها این باور را تقویت کرده است که شبکه علّیِ فیزیکی برای توضیح وقوع رویدادها کفایت دارد. دوم، اصل انسداد از مشکلِ معروف «تعامل ذهن و بدن» یا به‌طور کلی تعامل امر غیرفیزیکی با جهان فیزیکی جلوگیری می‌کند؛ زیرا اگر موجودات یا ویژگی‌های غیرفیزیکی بتوانند بر جهان فیزیکی اثر بگذارند، باید توضیح داد که این تأثیر چگونه با قوانین شناخته‌شده طبیعت سازگار است. سوم، این اصل با اصل صرفه‌جویی متافیزیکی نیز هماهنگ است؛ زیرا اگر یک علت فیزیکیِ کافی وجود داشته باشد، فرض کردن علت مستقل دیگری برای همان رویداد یا به افزونگی علّی می‌انجامد یا مستلزم کنار گذاشتن اصل انسداد خواهد بود (Kim, 1998: 42-45).

البته پذیرش این اصل بدین معنا نیست که تبیین‌های زیستی، روان‌شناختی یا اجتماعی نادرست یا بی‌اعتبار هستند. مقصود این اصل صرفاً آن است که اگر این سطوح تبیین بخواهند در وقوع یک رویداد نقش علّی داشته باشند، این نقش باید با شبکه علّیِ جهان فیزیکی سازگار باشد. بنابراین، مسئله اصلی، انکار این تبیین‌ها نیست، بلکه تعیین جایگاه و نحوه ارتباط آن‌ها با علیّت فیزیکی است. به همین دلیل، نظریه‌هایی که برای ویژگی‌های زیستی، روان‌شناختی یا اجتماعی و ...، نوعی استقلال علّی قائل هستند، باید توضیح دهند که این استقلال چگونه با اصل انسداد علّی قابل جمع است. در غیر این صورت، یا باید از استقلال علّی این ویژگی‌ها

---

[1]. باید توجه داشت که براساس اصلِ گفته شده، نمی‌توان هم علل مادی و هم علل متافیزیکی را به طور تؤامان به کار بست، چرا که پذیرش علل متافیزیکی در واقع عدول از اصل انسداد علّی خواهد بود.

چشم‌پوشی کرد یا اصل انسداد علّی را مورد بازنگری قرار داد (Gibb, 2010: 80-91; List & Menzies, 2009: 475-482). بنابراین، اصل انسداد علّی بیش از آنکه وجود تبیین‌های مختلف را رد کند، چارچوب و حدود اعتبار آن‌ها را مشخص می‌سازد.

۱-۲. کفایت تبیین علمی

ایده «کفایت تبیین علمی» بر این اصل استوار است که یک تبیین علمیِ موفق باید نشان دهد چرا و چگونه یک پدیده در چارچوب روابط قانون‌مند و علّی رخ داده است. در الگوی کلاسیکِ قانون‌محور، تبیینْ زمانی کامل تلقی می‌شود که بتوان رویداد مورد نظر را از قوانین کلی و شرایط اولیه به‌صورت منطقی استنتاج کرد. در رویکردهای جدید، این ایده در قالب نظریه‌های علّی و مداخله‌گرایانه بیان شده است. بر اساس این دیدگاه‌ها، تبیین علمی زمانی کافی است که سازوکارهای ایجادکننده یک پدیده و وابستگی‌های علّیِ مؤثر در آن را آشکار سازد و نشان دهد که تغییر در این عوامل، چگونه به تغییر در خود پدیده می‌انجامد (Salmon, 1984: 121-124; Woodward, 2003: 6-13). از این رو، معیار کفایت تبیینی صرفاً استنتاج منطقی نیست، بلکه توانایی تبیین در آشکار کردن روابط علّیِ واقعی و تفاوت‌ساز است.

در عین حال، فلسفه علم معاصر می‌پذیرد که یک پدیده را می‌توان در سطوح مختلف، مانند زیستی، عصبی، روان‌شناختی یا اجتماعی، تبیین کرد. با این حال، این کثرت تبیین‌ها به معنای غفلت از معیار کفایت نیست؛ بلکه هر سطح تبیینی تنها زمانی معتبر است که بتواند سازوکاری خاص، رابطه‌ای علّی یا نوعی وابستگی را آشکار کند که در سطحی دیگر قابل تبیین نباشد (Glennan, 2017: 17-26). در نتیجه، اگر ایده کفایت تبیین علمی با اصل انسداد علّی جهان فیزیکی همراه شود، این نتیجه به دست می‌آید که هر کنش انسانی، قابل تبیین در چارچوب علل و سازوکارهای طبیعی است. هرچند این تبیین ممکن است پیچیده و چندسطحی باشد، اما از نظر متافیزیکی نیازی به ارجاع به عللی خارج از جهان طبیعی ندارد. بنابراین ذیل بحث حاضر این پرسش مطرح می‌شود که اگر تبیین علّیِ طبیعی، وقوع یک کنش را به‌طور کامل توضیح دهد، باید روشن شود که مفاهیم هنجاریِ حقوق کیفری، چه چیزی به فهم آن کنش می‌افزایند و آیا این افزوده، از جنس یک علت جدید بوده یا صرفاً سطحی متفاوت از تبیین و ارزیابی است.

۱-۳. بسندگی علّی و اصل عدمِ افزونگی

بر اساس اصل «عدم افزونگی علّی»، اگر یک رویداد فیزیکی دارای علت فیزیکیِ کافی باشد، فرض کردن علت مستقل دیگری برای همان رویداد یا به افزونگی علّی می‌انجامد یا با اصل انسداد علّی ناسازگار خواهد بود (Kim, 2005: 37-41). منظور از این اصل، صرفاً وجود دو نوع تبیین از یک پدیده نیست، بلکه این است که برای یک رویداد واحد، نمی‌توان دو علت مستقل و هم‌عرض فرض شود که هر کدام به‌تنهایی برای تحقق آن کافی باشند. در چنین حالتی، یا باید وجود همیشگی دو علت مستقل برای یک رویداد را پذیرفت یا یکی از آن‌ها را از نظر علّی زائد دانست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی
Accepted | Awaiting Publication | Draft Version | Unedited

اهمیت این اصل در آن است که پذیرش علل مستقلِ غیرفیزیکی را با دشواری روبه‌رو می‌کند. برای مثال، اگر رفتار انسانی به‌طور کامل با فرایندهای عصبی و فیزیکی توضیح داده شود، نسبت دادن نقش علّیِ مستقل به مفاهیمی مانند قصد، اراده یا تقصیر تنها زمانی قابل دفاع است که این مفاهیم چیزی جدا از همان فرایندهای فیزیکی نباشند. از همین رو، قائلان به فیزیکالیسم[1] معتقدند که اوصافی مانند ویژگی‌های ذهنی یا هنجاری، یا باید با حالات فیزیکی این‌همان باشند، یا به‌گونه‌ای به آن‌ها وابسته تلقی شوند که علت تازه‌ای به جهان اضافه نکنند (Shoemaker, 2007: 11-18؛ Heil, 2012: 75-83). به همین دلیل، نظریه‌هایی که برای اوصاف ذهنی یا هنجاری نوعی کارایی علّی قائل هستند، معمولاً ناچارند یکی از دو راه را انتخاب کنند: یا این اوصاف را در نهایت به حالات فیزیکی فروبکاهند، یا آن‌ها را صرفاً سطحی دیگر از توصیف همان فرایندهای فیزیکی بدانند، نه علتی مستقل. در هر دو صورت، ادعای استقلال علّیِ قوی برای این اوصاف با محدودیت روبه‌رو می‌شود.

اهمیت این مسئله در حقوق کیفری آن است که مفاهیمی مانند قصد، علم، بی‌احتیاطی و قابلیت انتساب، نقش اساسی در تعیین مسئولیت کیفری دارند. با این حال، اگر این مفاهیم علاوه بر فرایندهای طبیعی، دارای نقش علّیِ مستقل نیز باشند، باید توضیح داده شود که این نقش چگونه با بسندگی علّیِ جهان فیزیکی سازگار است. اگر آن‌ها صرفاً توصیفی از همان فرایندهای عصبی و رفتاری باشند، استقلال علّی خود را از دست می‌دهند؛ و اگر علتی مستقل به شمار آیند، با اصل انسداد علّی و اصل عدم افزونگی ناسازگار خواهند شد.

۱-٤. سازوکار تبیینیِ غالب در فلسفه علم

از کنار هم قرار دادن اصل انسداد علّی، ایده کفایت تبیین علمی و اصل عدم افزونگی، می‌توان به تصویری نسبتاً منسجم از چارچوب تبیینیِ غالب در فلسفه علم معاصر رسید. بر اساس این تصویر، جهان طبیعی از نظر علّی ساختاری درون‌بسته دارد؛ هر رویداد فیزیکی در نهایت در شبکه‌ای از علل فیزیکی قرار می‌گیرد، و با تکیه بر قوانین، سازوکارها یا روابط علّی، می‌توان تبیینی کافی برای آن ارائه کرد (Woodward, 2003: 11-13). از این‌رو، فرض کردن علل مستقلِ غیرفیزیکی برای تکمیل این تبیین، ضرورتی ندارد و حتی می‌تواند با اصل انسداد علّی و اصل عدم افزونگی ناسازگار باشد.

اهمیت این مباحث زمانی آشکار می‌شود که آن‌ها را با حقوق کیفری مقایسه کنیم. حقوق کیفری تنها به دنبال توضیح علت وقوع یک رفتار نیست، بلکه می‌خواهد مشخص کند چه کسی، تحت چه شرایطی و به چه دلیل، مسئول آن رفتار و سزاوار سرزنش یا کیفر است. اما اگر هر کنش انسانی از نظر علّی به‌طور کامل با فرایندهای طبیعی تبیین شود، این پرسش مطرح می‌شود که مفاهیمی مانند قصد، تقصیر و مسئولیت دقیقاً چه نقشی در این تصویر دارند. آیا این مفاهیم صرفاً شیوه‌ای متفاوت برای توصیف همان فرایندهای طبیعی هستند یا از نوعی استقلال هنجاری برخوردارند؟ از یک سو، تعهدات متافیزیکیِ فلسفه علم معاصر بر بسندگی

[1]. Physicalists

تبیین‌های علّیِ طبیعی تأکید دارند و از سوی دیگر، مسئولیت کیفری بر حفظ جایگاه مفاهیم هنجاری مانند تقصیر و استحقاق برای کیفر استوار است.

۲. تحلیل مفهومی مسئولیت کیفری از منظر فلسفه علم

ذیل بحث حاضر، مسئولیت کیفری از منظر تحلیلی و مفهومی بازسازی می‌شود تا نسبت آن با مبانی متافیزیکی فلسفه علم معاصر آشکار گردد. نقطه عزیمت این تحلیل، تمایز بنیادین میان «تبیین علّی رفتار» و «انتساب هنجاری تقصیر» است. اولی در پی پاسخ به چرایی وقوع رفتار در چارچوب سازوکارهای طبیعی است، در حالی‌که دومی معطوف به ارزیابی استحقاق سرزنش و مجازات است و بر مفاهیمی چون عاملیت، قصد و امکان اقدام متفاوت تکیه دارد.

۲-۱. تمایز میان تبیین و انتساب

در تحلیل فلسفی مسئولیت کیفری، تمایزی بنیادین میان دو نوع تبیین از یک رفتار مجرمانه وجود دارد: تبیین علمی و انتساب هنجاری مسئولیت. این تمایز، پایه‌ای را برای درک اینکه چرا مسئولیت کیفری به عنوان یک مفهوم اخلاقی–حقوقی، از تبیینِ علمیِ رفتار مستقل است، ایجاد می‌نماید. تبیین علمی، که در پیشینه فلسفی خود به کارهای همپل و اوپهنایم (Hempel, Oppenheim, 1948: 135) می‌رسد، به دنبال پاسخ به این پرسش است که «چرا این رفتار رخ داده است؟». این نوع تبیین، مبتنی بر روابط علّی و سازوکارهای طبیعی است و هدف آن توصیف این است که چگونه یک رفتار مجرمانه به واسطه عوامل فیزیکی، شیمیایی، زیستی، یا روان‌شناختی، در پیش‌زمینه‌های محیطی و ژنتیکی، به وجود آمده است. به عبارت دیگر، تبیین علمی می‌گوید که رفتار مجرمانه، یک نتیجه علّی در یک زنجیره طبیعی است، و از طریق الگوهای قیاسی–قانونمند[1] تبیین می‌شود.

در مقابل، انتساب مسئولیت کیفری، از چارچوب مفاهیم اخلاقی، هنجاری و حقوقی برخوردار است و به این پرسش پاسخ می‌دهد که «آیا فاعل سزاوار سرزنش یا کیفر است؟ یا خیر»[2] (Frankfurt, 1969:829–830). این نوع انتساب، که در حوزه اخلاق و نظریه‌های مسئولیت انسانی قرار دارد، به این موضوع می‌پردازد که آیا فاعل می‌تواند به عنوان یک عامل مسئول شناخته شود، و آیا او در موقعیتی قرار دارد که بتواند دارای مسئولیت در نظر گرفته شود. این مسئولیت، از نظر فلسفی، نه تنها به وجود عوامل علّی بستگی دارد، بلکه به این موضوع وابسته است که آیا فاعل دارای آزادی اراده، آگاهی، و قابلیت انتخاب است، و آیا رفتارش در چارچوب قوانین اجتماعی و اخلاقی قابل قبول است یا خیر. بنابراین، انتساب مسئولیت کیفری، مبتنی بر معیارهای هنجاری است، و ضرورتاً از چارچوب علّی– در مفهوم علمی و فلسفی– متابعت نمی‌نماید.

---

[1]. deductive-nomological model

[2]. در این خصوص باید توجه داشت که مقنن ایران در ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)، انتساب مطلق جرایم اعم به شخص حقوقی را ممکن دانسته است (شریفی و همکاران، ۱۳۹۲: ٦٥). با این حال بحث حاضر را باید منصرف از حوزه کیفردهی در جرایم اشخاص حقوقی دانست.

این تمایز نشان می‌دهد که مسئولیت کیفری را نمی‌توان صرفاً با تبیین علمی رفتار توضیح داد؛ زیرا عنصر اساسی آن، یعنی «استحقاق»، ماهیتی هنجاری دارد و از نظر منطقی فراتر از زنجیره علّیِ فیزیکی قرار می‌گیرد. ازاین‌رو، حتی اگر یک رفتار مجرمانه به‌طور کامل با عوامل طبیعی و علّی تبیین شود، این تبیین به‌تنهایی برای اثبات مسئولیت کیفری کافی نیست و انتساب مسئولیت همچنان به معیارهایی مانند قابلیت انتخاب، آگاهی و استحقاق وابسته است. در مقابل، فلسفه علم معاصر با تکیه بر اصل کفایت تبیین علمی، مدعی است که هر رویداد فیزیکی، از جمله رفتار انسان، در اصل دارای تبیینی علّی و کامل است. همین امر چالشی اساسی ایجاد می‌کند: اگر رفتار مجرمانه به‌طور کامل در چارچوب علل طبیعی تبیین‌پذیر باشد، مفاهیم هنجاری مانند استحقاق، تقصیر و مسئولیت چه جایگاهی خواهند داشت؟ بنابراین، مسئله اصلی نه صرفاً تفاوت میان تبیین علمی و انتساب هنجاری، بلکه چگونگی جمع میان این دو است؛ تعارضی که مبنای ناسازواری مسئولیت کیفری را تشکیل می‌دهد و ضرورت تحلیل فلسفی آن را آشکار می‌سازد.

۲-۲. مؤلفه‌های هنجاری انتساب تقصیر

تحلیل کلاسیک مسئولیت کیفری نشان می‌دهد که سه مؤلفه اصلی برای انتساب تقصیر ضروری است. این مؤلفه‌ها چارچوبی را تشکیل می‌دهند که تمایز میان رفتارهای صرفاً توصیفی و رفتارهای از نظر اخلاقیْ قابلِ انتساب را ایجاد می‌کند.

نخست. عاملیت فاعل[1]. مسئولیت هنجاری مستلزم آن است که کنش از سوی فاعل به‌عنوان «منبع واقعی» رفتار خود باشد و نه صرفاً محصول عوامل بیرونی یا زنجیره علّی پیشین (Pereboom, 2001). بر اساس این اصل که با عنوان «دیدگاه مبتنی بر منبع»[2] شناخته می‌شود، انتساب مسئولیت هنجاری تنها زمانی موجه است که فاعل، «سرچشمه نهایی و اصیل» تصمیم و عمل خود باشد. اگر کنش انسانی صرفاً بازتابی از زنجیره‌ای نامتناهی از علل فیزیکی، ژنتیکی یا محیطیِ پیشین باشد–عللی که فاعل هیچ کنترلی بر پیدایش آن‌ها نداشته است–او عملاً به یک مجرای انتقال علیّت تقلیل می‌یابد. در چنین وضعیتی، رابطه علّی میان فاعل و رفتار، برای انتساب اخلاقی و حقوقی کفایت نمی‌کند.

دوم. قصد و فهم هنجاری[3]. مسئولیت کیفری نیازمند شناخت و فهم فاعل از ماهیت رفتارش است؛ بدون قصد یا سوءنیت، انتساب تقصیر متعارف ممکن نیست (Hart, 1968:23–25). این مؤلفه مرز میان اقدام عمدی و تصادفی را مشخص می‌کند و مبنای کیفر را در نیت اخلاقیِ تقصیرآمیز جستجو می‌نماید. با این حال باید توجه داشت که منظور از تقصیر در اینجا، نه تقصیر جزایی، که برخی آن را مؤلفه روانی جرایم غیرعمدی دانسته‌اند (خرم و توجهی، ۱٤۰٤: ۲۱۸)، بلکه معنایِ عام این واژه، و در مفهوم قابلیت انتساب رفتار مجرمانه به شخص مدنظر است.

---

1. Agency
2. Sourcehood View
3. Intentionality / Mens Rea

سوم. توانایی اقدام متفاوت[1]. نظریه‌های سنتی مسئولیت به این فرض متکی هستند که فاعل می‌توانست خلاف آنچه انجام داده عمل کند؛ این شرط به‌ویژه در بحث‌های مربوط به آزادی اراده و مسئولیت اخلاقی اهمیت دارد (Frankfurt, 1969:829–830). اگر امکان گزینش وجود نداشته باشد، انتساب تقصیر از نظر هنجاری بی‌معنا خواهد بود، چرا که مسئولیت، به صورت پیش‌فرض اختیار را طلب می‌کند.

۲-۳. مسئله «می‌توانست خلاف عمل کند»

در میان سه مؤلفه هنجاری مذکور، آنچه که برای بحث حاضر واجد اهمیت می‌باشد، مؤلفه سوم–توانایی اقدام متفاوت–است. بسط مسئله «می‌توانست خلاف عمل کند»[2] در پرتو فلسفه علم و تبیین‌های فیزیکالیستی، نیازمند واکاوی پیوند میان «جبرگرایی علمی» و «اخلاق هنجاری» است. در فلسفه علم، اصل «انسداد علّی فیزیکی» بیان می‌دارد که هر رخداد فیزیکی–از جمله حرکت اندام‌های انسان برای ارتکاب یک رفتار مجرمانه– دارای تبیینی کامل بر اساس علل فیزیکی پیشین است. اگر این پیش‌فرض را بپذیریم، «اراده» دیگر نه یک علت آغازگر، بلکه صرفاً حلقه‌ای در زنجیره علّی است. بنابراین اگر فرآیندهای بیولوژیک و عصبی فاعل توسط قوانین طبیعت و وضعیت‌های گذشته جهان متعین شده باشند، مفهوم «امکان‌های بدیل»[3] به یک توهم معرفت‌شناختی بدل می‌شود (Pereboom, 2001:115). در واقع، ما تنها به این دلیل فکر می‌کنیم می‌توانستیم خلافِ رفتار ارتکابی عمل کنیم که از زنجیره پیچیده علل پنهان در علوم اعصاب و فیزیک بی‌اطلاع هستیم.

از دیدگاه فلسفه علم، اگر برای یک رفتار تبیین علمیِ کامل و کافی وجود داشته باشد، دیگر نیازی به فرض عواملی مانند «اختیار غایی» یا «عامل غیرفیزیکی» نیست. بر همین اساس، برخی با دفاع از «ناسازگارگرایی سخت»[4] استدلال کرده‌اند که نه جبر و نه حتی تصادف، هیچ‌یک نمی‌توانند مبنایی برای مسئولیت اخلاقی فراهم کنند؛ زیرا همان‌گونه که جبر، اختیار واقعی را از انسان می‌گیرد، تصادف نیز کنترل فاعل بر رفتار خود را تضمین نمی‌کند (Pereboom, 2001 : 127-128). در نتیجه، اگر رفتار انسان در هر شرایطی محصول علل طبیعی باشد، این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان او را به شیوه سزاگرایانه مسئول و مستحق کیفر دانست. به همین دلیل، چنین پیشنهاد شده که به جای توجیه کیفر بر پایه استحقاق اخلاقی، از الگوهای پیشگیرانه و درمان‌محور، مانند «قرنطینه‌سازی»، استفاده شود؛ یعنی محدود کردن بزهکار نه به دلیل گناه اخلاقی، بلکه برای حفظ امنیت جامعه (Pereboom, 2001 : 174).

---

[1]. Alternative Possibilities
[2]. Could Have Done Otherwise
[3]. Alternative Possibilities
[4]. Hard Incompatibilism: به دیدگاهی اشاره دارد که معتقد است صرف‌نظر از اینکه جبرگرایی صادق باشد یا نه، انسان دارای اراده آزادِ لازم برای مسئولیت اخلاقیِ سزاگرایانه نیست.

پذیرفته شده | در انتظار انتشار | نسخه ویراستاری نشده
Accepted | Awaiting Publication | Draft Version Unedited

در مقابل، حقوق کیفری بر این فرض استوار است که مسئولیت تنها به تبیین علّی رفتار وابسته نیست، بلکه به مفاهیمی هنجاری مانند قصد، تقصیر، اختیار و استحقاق نیز نیاز دارد. از همین رو، برخی از «استقلال سطح هنجاری» دفاع کرده‌اند و معتقدند این مفاهیم باید مستقل از تبیین‌های علّیِ علوم طبیعی تحلیل شوند (Scanlon, 1998: 272-273). با این حال، این راه‌حل نیز با چالش روبه‌رو است؛ زیرا اگر مفاهیم هنجاری هیچ نقش واقعی در وقوع رفتار نداشته باشند، ممکن است صرفاً به زبانی توصیفی و بدون کارکرد مستقل فروکاسته شوند. بنابراین، پرسش اصلی این است که آیا می‌توان هم‌زمان اصل انسداد علّی، کفایت تبیین علمی و استقلال هنجاری مسئولیت کیفری را پذیرفت.

۳. بازسازی دقیق ناسازواری

پیش از ورود به تحلیل، لازم است ناسازواری «تبیین کاملِ علّی و مسئولیت کیفری» به صورت منطقی و دقیق بازسازی شود. این ناسازواری از تقابل سه گزاره بنیادین در فلسفه علم و فلسفه کیفر ایجاد می‌شود: انسداد علّی جهان فیزیکی، کفایت تبیین علمی نسبت به رفتار انسانی، و شرط هنجاری مسئولیت کیفری، که متضمن نوعی امکان اقدام بدیل یا دست‌کم کنترل منشأیی فاعل است.

۳-۱. صورت‌بندی ناسازواری

ناسازواری «تبیین کامل و مسئولیت کیفری» بر سه گزاره منطقیِ به‌هم‌پیوسته استوار است:

گزاره نخست. انسداد علّی جهان فیزیکی. هر رویداد فیزیکی که علتی داشته باشد، دارای علت کافیِ فیزیکی نیز هست. این اصلِ محوری در فلسفه علم معاصر بر آن دلالت دارد که هیچ رخداد فیزیکی بدون استقرار در یک زنجیره علّیِ طبیعی تحقق نمی‌یابد و در نتیجه، ذهن یا اراده نمی‌تواند به‌صورت مستقل از ساختار علّیِ فیزیکی در جهان مداخله کند.

گزاره دوم. کفایت تبیین علمی. برای هر رفتار انسانی، از جمله رفتار مجرمانه، می‌توان تبیین علّی و طبیعیِ کامل عرضه کرد (Woodward, 2003: 11-13). بر این اساس، علوم تجربی، دست‌کم در سطح نظری، قادرند همه ابعاد کنش انسانی، از تصمیم‌گیری ارادی تا ارتکاب جرم، را در قالب زنجیره‌ای از علل و سازوکارهای طبیعی توضیح دهند؛ به‌گونه‌ای که ظاهراً مجالی برای عاملیتِ مستقل باقی نماند.

گزاره سوم. شرط هنجاری مسئولیت. مسئولیت کیفری مستلزم آن است که فاعل، به نحوی معنادار، منبع واقعیِ رفتار خود باشد و بتوان رفتار ارتکابی را به او، به‌عنوان کنشی که امکان ترک یا بدیل داشته، نسبت داد (Pereboom, 2001: 1-6). این شرط هنجاری، مبنای سنتیِ مسئولیت اخلاقی و کیفری را تشکیل می‌دهد؛ زیرا بدون آن، انتساب تقصیر و توجیه کیفر با چالش جدی مواجه می‌شود.

۳-۲. تحلیل تعارض

جمع این سه گزاره به تعارضی آشکار و ظاهراً اجتناب‌ناپذیر منتهی می‌شود:

Accepted | Awaiting Publication | Draft Version | Unedited

نخست. از ترکیب انسداد علّی و کفایت تبیین علمی چنین برمی‌آید که رفتار انسان، از جمله کنش مجرمانه، به‌طور کامل در چارچوب علل فیزیکی و طبیعی تبیین‌پذیر است. به بیان دقیق‌تر، اگر هر رخداد فیزیکی، از جمله رفتار مجرمانه، درون شبکه‌ای از علل کافیِ طبیعی قرار داشته باشد، آنگاه جایی برای مداخله علّیِ مستقلِ فاعل، به معنای دقیق کلمه، باقی نمی‌ماند.

دوم. اگر رفتار فاعل به‌طور کامل از طریق شبکه علّی تبیین شود، آنگاه امکان واقعیِ انجامِ خلافِ آنچه رخ داده، محل تردید قرار می‌گیرد. در این صورت، شرط «می‌توانست به‌گونه‌ای دیگر عمل کند» تضعیف یا منتفی می‌شود؛ زیرا اراده فاعلْ خود جزئی از همان زنجیره علّیِ پیشین است و اختیار، به امری صرفاً پدیداری یا معرفت‌شناختی فروکاسته می‌شود.

سوم. انتساب هنجاریِ مسئولیت کیفری، در تلقی سنتی، بدون تحقق نوعی کنترل منشأیی یا امکان بدیل قابل دفاع نیست. مسئولیت کیفری بر این پیش‌فرض استوار است که فاعل نه فقط محل وقوع رفتار، بلکه صاحب آن و به‌نحوی نسبت به آن پاسخ‌گو است؛ و بدون این پیش‌فرض، اِعمال کیفر مبنای اخلاقیِ متعارف خود را از دست می‌دهد.

نتیجه: این سه گزاره را نمی‌توان به‌صورت هم‌زمان صادق دانست.

۳-۳. صورت‌بندی منطقی تناقض

ناسازواری مذکور را می‌توان به زبان منطقی (نمادگذاری) به صورت زیر نشان داد:[1]

- P 1: جهان فیزیکی از نظر علّی بسته است.
- P 2: هر رفتار انسانی دارای تبیین علّی کافی است.
- P 3: مسئولیت کیفری مستلزم توانایی واقعی فاعل برای انجامِ رفتار جایگزین است.

در نتیجه، این ناسازواری به شکل زیر ظاهر می‌شود:

$$(P_1 \wedge P_2) \Rightarrow \neg P_3$$

به بیان دیگر، پذیرش انسداد علّی و کفایت تبیین علمی با شرط لازم برای مسئولیت کیفری (P3) ناسازگار است.

---

[1]. به باور ما، استفاده از منطق گزاره‌ای و منطق ریاضی در فلسفه کیفر، به افزایش دقت، شفافیت و انسجام استدلال‌ها کمک می‌کند. این ابزارها با آشکار ساختن ساختار منطقی استدلال، پیش‌فرض‌های پنهان و اعتبار نتایج، از ابهام و مغالطه جلوگیری کرده و امکان ارزیابی دقیق‌تر مباحثی مانند اراده آزاد، مسئولیت کیفری و استحقاق کیفر را فراهم می‌سازند. با وجود این اهمیت، متأسفانه بهره‌گیری از منطق در مطالعات فلسفی، به‌ویژه در حوزه فلسفه کیفر، در ادبیات پژوهشی فارسی، تاکنون آن‌چنان که شایسته است مورد توجه قرار نگرفته و ظرفیت‌های آن در تحلیل و ارزیابی استدلال‌های فلسفی کمتر به کار گرفته شده است.

پذیرفته شده در انتظار انتشار | نسخه‌ی اولیه | ویراستاری‌نشده
Accepted | Awaiting Publication | Draft Version | Unedited

۴. تحلیل ناسازواری و ارزیابی راه‌حل‌ها

ناسازواری میان اصل انسداد علّی و شرط هنجاری مسئولیت کیفری را نمی‌توان صرفاً با اعلام هم‌زمان وفاداری به علم و حقوق حل کرد؛ زیرا نزاع در سطح الفاظ نیست، بلکه در این است که آیا در جهانی که هر رویداد فیزیکی، علت فیزیکیِ کافی دارد، هنوز می‌توان برای فاعل انسانی نقشی قائل شد که از حیث هنجاری بیش از یک محل عبورِ زنجیره علّی باشد. اگر پاسخ منفی باشد، مسئولیت کیفری به معنای متعارف آن، یعنی انتساب فعل به شخص به‌نحوی که سرزنش و استحقاق را موجه سازد، متزلزل می‌شود. اگر پاسخ مثبت باشد، باید توضیح داده شود که این «بیش از» دقیقاً چیست: آیا نوعی آزادی سازگار با تعیّن علّی است، یا نوعی گشودگی در خودِ ساختار علّی جهان، یا صرفاً استقلال سطوح تبیین، یا اساساً باید از مدل سنتی تقصیر دست کشید.

٤-١. سازگارگرایی تحلیلی

براساس سازگارگرایی تحلیلی، تعارضِ مفروض میان تعیّن علّی و مسئولیت، محصول فهم نادرست از آزادی و انتساب است. براساس این رویکرد، مسئولیت کیفری نیازمند «گسست از علیّت» نیست، آنچه برای انتساب لازم است، این نیست که رفتار ارتکابی (جرم) بدون علت یا بیرون از شبکه علّی رخ داده باشد، بلکه این است که رفتار ارتکابی از سازوکارهایی –نظیر باورها، امیال، دلایل، ظرفیت سنجش هنجاری، و امکان هدایت رفتار در پرتو آن‌ها– برآید که متعلق به خودِ فاعل هستند. در این چارچوب، پرسش اصلی این نیست که «آیا فاعل می‌توانست در همان شرایطِ علّی دقیقاً خلاف آن عمل کند»، بلکه این است که «آیا رفتار ارتکابی از مجرای ساختار عقلانی–ارادی خودِ شخص صادر شده است یا نه». به بیان دیگر، سازگارگرایی کوشش می‌کند شرط مسئولیت را از «امکان بدیل متافیزیکی» به «کنترل هدایتی» و «پاسخ‌گویی به دلیل» منتقل کند (Fischer, 2022 : 15-22, 45-53).

نکته مهم در خصوص این استدلال آن است که بار توجیهیِ مسئولیت را از حوزه متافیزیک به حوزه نظریه فاعلیّت منتقل می‌کند. بدین معنا که اگر شخصی دارای توانایی فهم دلایل، سنجش هنجاری، و تنظیم رفتار در پرتو آن‌ها باشد، آنگاه انتساب هنجاریِ فعل به او، حتی در جهانی از نظر علّیْ بسته، نامفهوم نخواهد بود؛ زیرا آنچه در حوزه مسئولیت کیفری اهمیت دارد، تشخیص این است که آیا رفتار ارتکابی، بیانگر موضع عملیِ فاعل نسبت به دلایل و هنجارها بوده و یا محصول اختلال، اجبار یا گسست از شخصیت عملی او است. از این منظر، تعیّن علّی نه‌تنها مانع مسئولیت کیفری نیست، بلکه شرط امکان تبیینِ منش‌مند بودن رفتار است؛ زیرا بدون پیوندهای پایدار علّی میان باور، اراده و فعل، سخن‌گفتن از شخصیت، قصد و تصمیم نیز بی‌معنا می‌شود (Vargas, 2021, :129-138; Duff, 2020 :96-103).

هرچند استدلال مطرح شده قابل توجه است با این حال، چالش اصلی در سازگارگرایی این است که هرچند این رویکرد تلاش می‌کند نشان دهد که بین علیّت و وجود مسئولیت کیفری منافات وجود ندارد، با این حال، از توجیه این موضوع غفلت کرده که اگر سازوکارهای فاعل که رفتار ارتکابی از آن‌ها صادر شده، تماماً محصول علل پیشینی باشند که فاعل بر شکل‌گیری آن‌ها کنترلی نداشته است، در این صورت چگونه صدور رفتار (مجرمانه) برای استحقاق فاعل کفایت خواهند کرد. به دیگر سخن، اگر فاعل در نهایت

خالقِ رفتار خود نبوده است، چگونه می‌توان او را به معنای دقیق مستحق سرزنش دانست (Mele, 2022: 143-150; Pereboom, 2024: 58-66). در پاسخ به این چالش می‌توان اینگونه بیان کرد که داشتن مسئولیت، صرفاً نیازمند نوعی ارتباط هنجاریِ کافی میان فاعل و رفتار ارتکابی است، و نه اینکه شخص خالقِ تمام علل پیشینی باشد. با این حال، حتی اگر این پاسخ را بپذیریم، باز هم این چالش باقی است که اگر معیار مسئولیت صرفاً این باشد که فعل از مجرای روان‌شناسیِ خودِ فرد عبور کرده است، آنگاه کماکان تمایز میان «فاعل مسئول» و «نقطه تمرکز فرایندهای علّی» مبهم خواهد بود.

ایراد دیگر به سازگارگرایی، باز تعریف و توسیع موضوع، به جای حل تعارض آن است. یعنی به‌جای آن‌که نشان دهد چرا فاعل به دلیل رفتار ارتکابی، دارای مسئولیت است، مفهوم مسئولیت را چنان تعدیل می‌کند که با تعیّن علّی ناسازگار نباشد. این تعدیل، هرچند ممکن است از جهت ساده‌سازی مسئله در حوزه حقوق کیفری مناسب باشد، با این حال از نظر مبنایی با چالش منطقی مواجه است. به تعبیر دیگر، سازگارگرایی حداکثر می‌تواند نشان دهد که چرا اشخاص را می‌توان موضوع بایدها و نبایدهای هنجاری قرار داد، ولی مشخص نمی‌کند که آیا این بایدها و نباید به قدری است که استحقاق شخص برای تحمل کیفر را توجیه نمایند یا خیر (Caruso, 2021: 29-37; Matravers, 2024: 73-80). ازاین‌رو، اگر مبنایِ اعمال مسئولیت کیفری، رویکردهای سزاگرایانه باشد، سازگارگرایی تحلیلی تنها زمانی موفق است که نشان دهد پاسخ‌گویی هنجاری، نه صرفاً کارکردی یا نهادی، بلکه واقعاً مبنای استحقاق فاعل برای تحمل کیفر است.

٤-٢. بازنگری در انسداد علّی

مبنای این رویکرد این است که اگر تعارض بین علیّت و مسئولیت واقعی باشد، نمی‌توان آن را صرفاً با تغییر تعریف مسئولیت- آنگونه که سازگارگرایی به دنبال آن بود- حل کرد، بلکه باید یکی از دو قطب تعارض را تعدیل کرد. در اینجا، آنچه مورد بازنگری قرار می‌گیرد اصل انسداد علّی است. براساس این رویکرد، اگر هر رویداد فیزیکی، علت فیزیکیِ کافی داشته باشد و اگر افعال انسانی نیز رویدادهای فیزیکی باشند، آنگاه هیچ فضای علّیِ واقعی برای عاملیت به‌عنوان منشأ مستقلِ رفتار باقی نمی‌ماند. در نتیجه، اگر مسئولیت در معنای دقیق کلمه، مستلزم آن باشد که فاعل نه فقط عاملِ وقوع، بلکه منشأ حقیقیِ رفتار ارتکابی باشد، در این صورت باید در کفایت انحصاریِ علیّت فیزیکی تردید کرد. از این‌رو، نظریه‌هایی چون علیّت فاعلی می‌کوشند نشان دهند که شخص می‌تواند، در مقام یک کلِ سازمان‌یافته، نقشی علّی ایفا کند که به اجزای فیزیکی‌اش فروکاستنی نیست (Churchill, 2021: 87- & O'Connor, 95; Steward, 2019: 191-204).

ویژگی خاص این رویکرد آن است که دقیقاً سعی در رفع تعارض دارد. منتقدان سازگارگرایی می‌گویند انتساب ٔ زمانی معنادار است که رفتار ارتکابی واقعاً از خودِ شخص «آغاز» شود، نه آن‌که فقط از مجرای حالاتی درونی عبور کند که خودْ برساخته گذشته هستند. بازنگری در انسداد علّی، دقیقاً بر این مبنا عمل کرده و می‌کوشد برای «فاعل‌بودن» محتوای وجودشناختی فراهم آورد. در این چارچوب، شخص به‌مثابه واحدی علّی لحاظ می‌شود که می‌تواند در لحظه تصمیم، میان بدیل‌ها، نقش تعیین‌کننده داشته باشد. تنها

در این صورت است که شرط «می‌توانست خلاف آن عمل کند» از یک تعبیر صرفاً هنجاری به امکانی واقعی بدل می‌شود (Mele, 2022: 151-160). برای نظریه‌های سزاگرایانه‌ای که استحقاق را مبتنی بر اختیار می‌دانند، این رویکرد قابل پذیرش است، زیرا استحقاق را به عاملیتِ اصیل و نه صرفاً به پاسخ‌گویی نهادی پیوند می‌زند.

با این حال، این رویکرد نیز با این چالش مهم مواجه است که در خصوص چگونگی فهم گشودگی علّی با علیّت فاعلی از نظر متافیزیکی، پاسخ خاصی ارائه نمی‌دهد. به علاوه، این رویکرد با تصویر علمیِ موجود از جهان نیز تعارض دارد، زیرا اگر علیّت فاعلی را در کنار علیّت فیزیکی قرار دهد، با مسئله «تعیّن مضاعف»[1] یا نقض کفایت علّیِ تبیین‌های فیزیکی مواجه می‌شود –که خلاف قواعد علم است– و اگر هم گفته شود علیّت فاعلی صرفاً صورتِ سازمان‌یافته‌ای از همان فرایندهای فیزیکی است، بنابراین عملاً تفاوت خاصی بین این رویکرد با رویکرد سازگارگرایی وجود نخواهد داشت (Lavazza, 2023: 302-309). به بیان دیگر، این رویکرد میان یک دو راهی قرار دارد: اگر بیش از حد بر استقلال عاملیت تأکید کند، به دوگانه‌انگاری یا ابهام علّی متهم می‌شود؛ و اگر بیش از حد به تداوم با جهان فیزیکی تن دهد، دیگر چیزی فراتر از تبیین‌های فیزیکی نخواهد بود. از اینرو، می‌توان گفت، بازنگری در انسداد علّی هرچند از حیث متافیزیکی، تلاشی برای حل چالش مذکور است، اما در خوانش فعلی، رویکردی تقلیل‌گرایانه و ناکافی است.

٤-٣. کثرت‌گرایی سطوح تبیین

براساس این رویکرد، ناسازواری تنها در صورتی پدیدار می‌شود که گمان کنیم همه پرسش‌های مربوط به رفتارهای انسان باید در یک سطح واحد، معمولاً سطح فیزیکی، پاسخ داده شوند. حال آن‌که تبیینِ یک رفتار، بسته به نوع پرسش، در سطوح مختلفی صورت می‌گیرد. به عنوان مثال، از منظر روان‌شناسی این سؤال مطرح می‌شود که فاعل در هنگام ارتکاب رفتار، چه باوری داشته است؟، از نظر حقوقی پرسیده می‌شود که آیا فاعل با درکِ ممنوعیت رفتار، آن را انجام داده است؟، از نظر علوم اعصاب نیز این پرسش مطرح می‌شود آیا قشر خاصی از مغز، در رفتار ارتکابی دخیل بوده است؟ و ...؛ کثرت‌گرایی مدعی است که این سطوح، صرفاً ترجمه‌های زبانیِ یکدیگر نیستند، بلکه هر یک، منطق پرسش و معیار کفایت خاص خود را دارند (Woodward, 2021: 48-56).

نقطه قوت این رویکرد آن است که نشان می‌دهد «کفایت تبیین فیزیکی» به‌خودی‌خود مستلزم «بی‌اعتباری تبیین هنجاری» نیست. از اینرو، از اینکه برای هر رفتار فاعل بتوان شرحی عصبی–فیزیکی ارائه کرد، نتیجه نمی‌شود که توضیحِ مبتنی بر قصد، دلیل یا تقصیر زائد است؛ زیرا این تبیین‌ها رقیب یکدیگر نیستند، بلکه به ابعاد متفاوتی از یک رفتار پاسخ می‌دهند. توضیح فیزیکی می‌گوید رفتار ارتکابی چگونه در جهان طبیعت تحقق یافته است؛ توضیح هنجاری می‌گوید چرا این رفتار به این شخص و در این چارچوب ارزشی قابل انتساب است، توضیح روانشناختی فرایند ذهنیِ ارتکاب رفتار را توضیح می‌دهد و به همین ترتیب هر حوزه‌ای متکفل پاسخ به برخی پرسش‌ها، و پرسش‌های حوزه خود، است. از این نظر، خطای اصلیِ تقلیل‌گرایی آن است که از بسته‌بودنِ علّیِ سطح

[1]. Overdetermination

پایه، بی‌واسطه به انحصار تبیینیِ آن گذر می‌کند، حال آنکه از نظر فلسفه علم، کفایت علّی لزوماً به معنای کفایت تبیینی در همه انواع پرسش نیست (Woodward, 2021: 57-63; Vincent, 2020: 214-221).

نقطه قوت این رویکرد، قابلیت کاربست آن در حقوق کیفری است. زیرا مفاهیمی چون قصد، علم، بی‌احتیاطی و ...، نه به دلیل استقلال از واقعیت طبیعی، بلکه به‌سبب جایگاهشان در الگوی خاص ارزیابی کنش انسانی، برای فهم حقوقی جرم ضروری هستند. ازاین‌رو، کثرت‌گرایی نشان می‌دهد که حتی با پذیرش تبیین‌های زیستی و عصبی، همچنان به زبان انتساب و مسئولیت نیاز داریم. ویژگی خاص این رویکرد در مقایسه با دو رویکرد پیشین آن است که می‌کوشد مسئولیت را نه به اختیار متافیزیکی وابسته کند و نه به زبانی صرفاً تدبیری و ابزاری فروبکاهد؛ ازاین‌رو، در چارچوب حقوق کیفری معاصر، از حیث «تناسب میان بار متافیزیکی و کارآمدی نظری» موضعی قابل توجه به نظر می‌رسد. با این حال، علاوه بر عدم توجه کافی به مبانی فلسفی/ متافیزیکی در این رویکرد، استفاده از آن می‌تواند چالش تقلیل مسئولیت کیفری به ابزاری برای تنظیم رفتار را نیز به همراه داشته باشد.

٤-٤. حذف یا بازتعریف تقصیر سنتی

براساس رویکرد حاضر، و با فرض عدم امکان همگرایی بین مسئولیت کیفری و تصویر علمی از جهان، راه‌حل نه در اصلاح متافیزیکی و نه در تفکیک سطوح، بلکه در بازاندیشیِ خودِ مفهوم مسئولیت کیفری است. استدلال محوریِ این دیدگاه آن است که مفهوم سنتیِ تقصیر، به‌ویژه در قرائت سزاگرایانه آن، متکی بر تصوری از فاعل است که گویی می‌تواند مستقل از تاریخ زیستی، روانی و اجتماعی خود منشأ نهاییِ تصمیم باشد. اما اگر این تصور، از منظر فلسفی و علمی ناموجه باشد، پافشاری بر آن تنها به حفظ زبانی اخلاقی می‌انجامد که پشتوانه معرفتیِ کافی ندارد. در نتیجه، نظام کیفری باید از منطقِ «استحقاق رنج» فاصله بگیرد و به‌سوی الگوهایی حرکت کند که هدفشان حمایت اجتماعی، پیشگیری از آسیب، بازپروری، و مداخله‌ای حداقلی و متناسب است (Pereboom, 2024: 201-214; Caruso, 2021: 9-18).

ویژگی این رویکرد، تغییر زاویه دید از چگونگی حل چالش بین مسئولیت و مبانی علم، بر مضمحل ساختن و انکار این چالش است. به عبارت بهتر، این رویکرد نه به دنبال حل مسئله، بلکه در پی توجه به آن از زاویه دیگر است. بر این اساس، اگر کیفر را در وهله نخست واکنشی به استحقاق اخلاقی بدانیم، آنگاه بحث در خصوص اراده آزاد، به چالش تبیین فلسفی کیفر منتهی می‌شود، ولی اگر کارکرد اصلی نظام کیفری را در حفاظت از اشخاص، ترمیم، بازپروری، کاهش بزه‌دیدگی و .. ببینیم، وابستگی به فرضِ آزادی اراده و اختیار کاهش می‌یابد. به این معنا، حذف یا بازتعریف تقصیر سنتی، تنها پاسخی متافیزیکی نیست، بلکه هم‌زمان نقدی به فلسفه کیفرِ مبتنی بر رنجِ استحقاقی است (Nadelhoffer, 2023: 118-126).

بااین‌حال، این رویکرد با این چالش مواجه است که حذف تلقی سنتی از استحقاق اخلاقی برای تحمل کیفر، ممکن است به تهی شدن مفهوم عدالت کیفری از معنا منتهی گردد. حقوق کیفری صرفاً ابزار مدیریت خطر نیست، بلکه باید توضیح دهد چه کسی در

برابر نقض هنجار پاسخ‌گو است و چرا؛ در غیر این صورت، بزهکار ممکن است نه به‌مثابه شخصی مسئول، بلکه صرفاً به‌عنوان حامل خطر یا موضوع مداخله تلقی شود.

۴-۵. جمع‌بندی تحلیلی

برای جمع‌بندی چهار راه‌حل بررسی‌شده، می‌توان ساختار مسئله را به‌صورت فشرده در قالب چند گزاره بنیادین بازسازی کرد:

P1: اگر اصل انسداد علّی فیزیکی صادق باشد، هر رویداد فیزیکی دارای علت فیزیکیِ کافی است.

P2: اگر رفتار انسانی یک رویداد فیزیکی باشد، رفتار نیز مشمول انسداد علّی فیزیکی است.

P3: اگر مسئولیت کیفریِ سنتی مستلزم آن باشد که فاعل منشأ هنجاریِ اصیل فعل خود باشد، صرفِ قرار گرفتن فعل در زنجیره علّیِ بسته، ظاهراً این شرط را با چالش مواجه می‌کند.

C: بنابراین، میان تبیین علمیِ مبتنی بر انسداد علّی و فهم سنتی از مسئولیت کیفری، دست‌کم یک ناسازواری نظریِ جدی برقرار است.

این نتیجه را می‌توان به‌صورت نمادین نیز فشرده کرد. اگر:

C= انسداد علّی فیزیکی،

A= فاعلیّت اصیل به معنای منشأبودنِ هنجاری،

R= مسئولیت کیفری سنتی،

و اگر فرض کنیم:

$$(C \rightarrow \neg A)$$

و

$$(R \rightarrow A)$$

آنگاه از ترکیب این دو به‌دست می‌آید:

$$C \rightarrow \neg R$$

پذیرفته‌شده در انتظار انتشار | نسخه‌ی اولیه | ویراستاری‌نشده
Accepted | Awaiting Publication | Draft Version | Unedited

مگر آنکه یکی از دو مقدمه فوق انکار یا بازتفسیر شود. در اینجا، چهار راه‌حل مورد بحث از یکدیگر جدا می‌شوند: هر یک از آن‌ها یا مقدمه نخست را تغییر می‌دهند یا مقدمه دوم را، و یا نسبت میان دو مقدمه را بازتعریف می‌نمایند.

نخست. سازگارگرایی تحلیلی: انکارِ ملازمه میان مسئولیت و منشأبودنِ متافیزیکی

سازگارگرایی تحلیلی مقدمه «$R \rightarrow A$» را به این صورت بازتفسیر می‌کند که مسئولیت کیفری، نه مستلزم «منشأبودنِ متافیزیکیِ نهایی»، بلکه مستلزم نوعی «کنترل هدایتی» و «پاسخ‌گویی به دلیل» است. صورت استدلال آن را می‌توان چنین بیان کرد:

P_1: مسئولیت کیفری فقط در صورتی منتفی است که فاعل فاقد کنترل هنجاریِ کافی بر رفتار باشد.

P_2: تعین یا انسداد علّی، به‌خودی‌خود، کنترل هنجاریِ کافی را از میان نمی‌برد.

C: پس انسداد علّی، به‌خودی‌خود، مسئولیت کیفری را منتفی نمی‌کند.

مزیت این رویکرد در آن است که کم‌هزینه‌ترین راه حفظ ساختار سنتی مسئولیت است؛ زیرا بدون ورود به مناقشات متافیزیکی، می‌کوشد مسئولیت را در سطحی تحلیلی و هنجاری بازتعریف کند. به زبان منطقی، سازگارگرایی نمی‌پذیرد که از«C» بتوان مستقیماً به «¬R» رسید؛ زیرا معتقد است واسطه پنهان این استنتاج، یعنی گزاره «$R \rightarrow A$»، به‌صورت سنتی و غیرضروری فهم شده است. با این حال، همین مسئله به عنوان چالش این رویکرد مطرح است. بدین معنا که اگر «A» دیگر به معنای منشأبودنِ قوی نباشد، باید نشان داده شود که چه نوعی از انتساب هنجاری برای توجیه سرزنش و کیفر کفایت می‌کند. در غیر این صورت، سازگارگرایی در معرض این ایراد قرار می‌گیرد که صرفاً با تغییر تعریف‌ها، تعارض را «منحل» کرده، نه اینکه واقعاً «حل» کرده باشد. بنابراین، موفقیت نهایی این رویکرد وابسته به اثبات این مدعاست که میان «پاسخ‌گویی به دلیل» و «استحقاق سرزنش» رابطه‌ای غیرصوری و از نظر فلسفی موجه برقرار است. در غیر این صورت، این رویکرد بیش از آنکه راه‌حل باشد، نوعی جابه‌جایی سطح نزاع خواهد بود.

دوم. بازنگری در انسداد علّی: انکارِ مقدمه علمیِ تعارض

راه‌حل دوم، به‌جای بازتعریف مسئولیت، در خودِ مقدمه «C» مناقشه می‌کند. صورت منطقی آن چنین است:

P_1: اگر مسئولیت کیفریِ سنتی صحیح باشد، فاعل باید به معنایی واقعی منشأ فعل باشد.

P_2: اگر انسداد علّی فیزیکی مطلق باشد، چنین منشأبودنی ناممکن است.

P_3: مسئولیت کیفری سنتی را نباید کنار گذاشت.

C: پس انسداد علّی فیزیکی، دست‌کم در صورت‌بندی سخت‌گیرانه آن، باید تعدیل یا انکار شود.

پذیرفته‌شده در انتظار انتشار | ویراستاری‌نشده
Accepted | Awaiting Publication | Draft Version | Unedited

در اینجا نتیجه، نه از بازتفسیر مسئولیت، بلکه از بازنگری در تصویر علمیِ جهان حاصل می‌شود. این رویکرد تنها راه‌حلی است که تعارض را در سطح منطقیِ بنیادین به‌طور مستقیم برطرف می‌کند؛ زیرا با نفی یا تضعیف یکی از مقدمات اصلی، امکان بقای هم‌زمانِ «A» و «R» را حفظ می‌نماید. به تعبیر مختصر:

$$^{1}\text{«}\neg C \rightarrow \Diamond A\text{»}$$

یعنی اگر انسداد علّی به‌صورت مطلق صادق نباشد، امکان عاملیتِ عامل ممکن می‌شود.

با این حال، چالش نظری و علمی این راه‌حل بسیار زیاد است. زیرا هرچه این رویکرد به منظور حفظ عاملیت، برای فاعل نقش علّیِ مستقل‌تری قائل شود، بیشتر در معرض تعارض با الگوی غالب علوم طبیعی قرار می‌گیرد. در نتیجه، این موضع از حیث منطقی ممکن است منسجم باشد، اما از حیث معرفت‌شناختی با چالش مواجه است، زیرا باید نشان دهد که انکار «C» نه صرفاً واکنشی برای حفظ عاملیتِ فاعل، بلکه از نظر فلسفی موضعی قابل دفاع است. در غیر این صورت، بازنگری در انسداد علّی گرچه به‌صورت صوری ناسازواری را رفع می‌کند، اما موجب فاصله گرفتن از تصویر علمیِ غالب می‌شود.

سوم. کثرت‌گرایی سطوح تبیین: انکارِ گذار ناموجه از کفایت علّی به انحصار تبیینی

کثرت‌گرایی نه مقدمه علمی را به‌کلی رد می‌کند و نه لزوماً مفهوم مسئولیت را به‌طور رادیکال بازتعریف می‌نماید؛ بلکه استدلال می‌کند که تعارض از یک مغالطه استنتاجی ناشی می‌شود. صورت این مغالطه را می‌توان چنین نوشت:

P_1: در سطح فیزیکی، برای هر رفتاری تبیین علّیِ کافی وجود دارد.

P_2: اگر در سطح فیزیکی تبیین علّیِ کافی وجود داشته باشد، آنگاه هر تبیین هنجاری زائد است.

C: پس تبیین هنجاریِ مسئولیت زائد است.

کثرت‌گرایی با مقدمه دوم مخالفت می‌کند و آن را ناموجه می‌داند. به بیان دیگر، این رویکرد استدلال می‌کند که از «کفایت علّی» نمی‌توان «انحصار تبیینی» را نتیجه گرفت. این نکته، هسته اصلی راه‌حل است. اگر این تمایز پذیرفته شود، می‌توان هم‌زمان دو گزاره را معتبر دانست:

P_1: رفتار انسانی از حیث وقوع، تابع شبکه علّی طبیعی است.

---

[1]. نماد «◇» در منطق موجهات (Modal Logic) بیانگر «امکان» است و نشان می‌دهد که یک گزاره می‌تواند صادق یا قابل تحقق باشد، هرچند ضرورتاً صادق نیست. به بیان دیگر، عبارت «◇P» به معنای «ممکن است گزاره «P» صادق باشد» یا «امکان تحقق «P» وجود دارد»، است. این نماد در مقابل «□» قرار دارد که بیانگر ضرورت است.

پذیرفته شده | در انتظار انتشار | نسخه‌ی اولیه ویراستاری نشده
Accepted | Awaiting Publication | Draft Version Unedited

P_2: همان رفتار از حیث انتساب، موضوع ارزیابی هنجاری و حقوقی است.

C: پس تبیین طبیعی و انتساب هنجاری نه متناقض، بلکه مکمل یکدیگر هستند.

این رویکرد از حیث تعادل نظری جذاب‌ترین گزینه است، زیرا بدون ترک جهان‌بینی علمی، از استقلال نسبی زبان مسئولیت دفاع می‌کند. اگر بخواهیم آن را در قالبی نزدیک به منطق ریاضی بیان کنیم، می‌توان گفت:

اگر «$E_p(x)$» تبیین فیزیکیِ رفتارِ «x» باشد و «$E_n(x)$» تبیین هنجاریِ همان رفتار، کثرت‌گرایی مدعی نیست که:

$$E_p(x) = E_n(x)$$

بلکه می‌گوید:

$$E_p(x) \neq E_n(x)$$

و در عین حال

$$Compatible\left(E_{p'}(x)E_n(x)\right)$$

یعنی دو تبیین از سنخ واحد نیستند، اما می‌توانند نسبت به یک موضوع واحد، سازگار و هم‌زمان معتبر باشند.

با این حال، دشواری اصلی این رویکرد، «استقلال نسبی» سطح هنجاری است: اگر این استقلال صرفاً زبانی یا ابزاری باشد، خطر آن وجود دارد که مسئولیت کیفری به تکنیکی برای تنظیم رفتار تقلیل یابد. بنابراین، کثرت‌گرایی تنها زمانی موفق است که بتواند نشان دهد تفاوت سطوح، صرفاً تفاوت در واژگان نیست، بلکه تفاوت در نوع پرسش، معیار ارزیابی، و منطق انتساب است. از همین رو، این رویکرد از حیث ساختاری شاید قوی‌ترین گزینه باشد، اما نیازمند تبیین دقیقی از خودمختاری تبیینیِ سطح هنجاری است.

چهارم. حذف یا بازتعریف تقصیر: پذیرش نتیجه و اصلاح نظریه کیفری

چهارمین راه‌حل می‌گوید اگر از مقدمات معتبر، نتیجه نامطلوبی به‌دست می‌آید، باید اساساً در نتیجه‌گیری‌های حقوقی خود تجدیدنظر کنیم، نه اینکه مقدمات را تغییر دهیم. صورت منطقی آن چنین است:

P_1: اگر انسداد علّی فیزیکی صادق باشد و مسئولیت سنتی مستلزم منشأبودنِ فاعل باشد، مسئولیت سنتی قابل دفاع نیست.

P_2: انسداد علّی فیزیکی، یا دست‌کم جهان‌بینی علمیِ نزدیک به آن، باید پذیرفته شود.

P_3: مسئولیت سنتی مستلزم منشأبودنِ فاعل است.

C: پس مسئولیت سنتی باید حذف یا بازتعریف شود.

پذیرفته‌شده | در انتظار انتشار | نسخهٔ ویراستاری‌نشده
Accepted | Awaiting Publication | Draft Version | Unedited

این رویکرد از نظر منطق استنتاجی، شاید روشن‌ترین و صریح‌ترین پاسخ باشد؛ زیرا به‌جای حفظ هم‌زمان مقدمات ناسازگار، نتیجه را می‌پذیرد و از آن پیامدهای نهادی استخراج می‌کند. اگر به‌صورت ساده بنویسیم:

$$\big(C \wedge (R \to A) \wedge (C \to \neg A)\big) \to \neg R$$

آنگاه حذف‌گرایی می‌گوید باید «$\neg$R» را بپذیریم و به‌جای آن، الگوی دیگری از پاسخ اجتماعی به جرم طراحی کنیم.

مزیت این رویکرد در سطح سیاست کیفری آن است که با یافته‌های علوم طبیعی و روان‌شناسی تجربی سازگاری بیشتری دارد و نیازی به دفاع متافیزیکیِ پیچیده از اختیار ندارد. اما چالشِ آن در سطح هنجاری پدیدار می‌شود: اگر تلقی سنتی از تقصیر کنار گذاشته شود، چه چیزی جایگزین منطق انتساب، سرزنش، و تناسب خواهد شد؟ اینجاست که ممکن است نظام کیفری از یک نهاد پاسخ‌گومحور و حامی هنجارهای اخلاقی جامعه، به سازوکاری برای صرفِ مدیریت خطر تبدیل شود. بنابراین، عملی‌بودن این راه‌حل تنها در صورتی حفظ می‌شود که هم‌زمان، یک نظریه بدیلِ روشن برای عدالت کیفری ارائه کند؛ نظریه‌ای که بدون تکیه بر استحقاق سزاگرایانه، همچنان بتواند محدودیت قدرت دولت، کرامت شخص، و حقوق بزه‌دیده را تضمین نماید.

نتیجه نهایی: ترجیح موجه در میان راه‌حل‌ها

از تحلیل فوق می‌توان یک نتیجه کلی گرفت: هیچ‌یک از راه‌حل‌ها بدون هزینه نیست، بنابراین باید تلاش شود که بهترین و کم هزینه‌ترین راه حل انتخاب شود. این موضوع را می‌توان اینگونه بیان کرد:

P_1: حفظ مسئولیت کیفری (در تلقی سنتی) مستلزم حفظ نوعی استقلال هنجاری یا عاملیتِ عامل است.

P_2: این استقلال یا باید از طریق بازتفسیر مسئولیت توضیح داده شود، یا با تعدیل انسداد علّی، یا با پذیرش کثرت سطوح تبیین، و یا با کنارگذاشتن الگوی سنتی تقصیر.

P_3: هر یک از این گزینه‌ها هزینه نظری خاص خود را دارد.

P_4: راه‌حل موجه، راه‌حلی است که بتواند با کمترین هزینه متافیزیکی، بیشترین توان تبیینی و هنجاری را حفظ کند.

C: پس ترجیح نهایی باید تابع موازنه‌ای میان وفاداری به علم، کفایت هنجاری، و امکان‌پذیری نهادی باشد.

از اینرو، اگر معیار داوری نه صرفاً امکان منطقی، بلکه تناسب نظری باشد، به‌نظر می‌رسد کثرت‌گرایی سطوح تبیین از موقعیت موجه‌تری برخوردار است. دلیل این ترجیح آن است که این رویکرد، برخلاف بازنگری در انسداد علّی، ما را به متافیزیکی پرهزینه و محل‌مناقشه متعهد نمی‌کند؛ و برخلاف حذف‌گرایی، اهمیت هنجاریِ مفهوم مسئولیت را به‌تمامی کنار نمی‌گذارد. همچنین، در مقایسه با سازگارگرایی تحلیلی، این مزیت را دارد که تعارض را صرفاً با بازتعریف مفاهیم حل نمی‌کند، بلکه نشان می‌دهد منشأ بخش مهمی از مسئله، خلط میان سطوح متفاوت پرسش و تبیین است.

پذیرفته‌شده در انتظار انتشار | نسخه‌ی ویرایشگری‌نشده
Accepted | Awaiting Publication | Draft Version | Unedited

به بیان دقیق‌تر، قوت کثرت‌گرایی در این است که از گزاره «P» (برای هر رفتار انسانی، تبیین علّیِ فیزیکیِ کافی وجود دارد)، لزومِ گزاره «Q» (پس تبیین هنجاریِ آن رفتار زائد یا موهوم است) را نتیجه نمی‌گیرد. یعنی این رویکرد، استنتاج «$P \rightarrow Q$» را نامعتبر می‌داند، و همین نکته از حیث فلسفه علم و فلسفه حقوق کیفری تعیین‌کننده است؛ زیرا حقوق کیفری اساساً با پرسش‌هایی از سنخ انتساب، قابلیت فهم هنجار، پاسخ‌گویی و ارزیابی تقصیر سروکار دارد، نه صرفاً با توصیف سازوکارهای فیزیکیِ تحقق رفتار. بنابراین، کثرت‌گرایی نشان می‌دهد که می‌توان بدون انکار علوم طبیعی، از استقلال نسبیِ زبان و منطق مسئولیت کیفری نیز دفاع کرد.

البته این دفاع نباید به‌صورت حداکثری یا ساده‌انگارانه فهم شود. کثرت‌گرایی تنها در صورتی ارجحیت دارد که بتواند توضیح دهد استقلال سطح هنجاری، استقلالی تبیینی و مفهومی است، نه استقلالی گسسته از جهان طبیعی. اگر این شرط برآورده شود، این رویکرد از حیث موازنه نظری، بهترین گزینه برای حل ناسازواری مورد بحث به‌نظر می‌رسد؛ زیرا هم با جهان‌بینی علمی سازگار می‌ماند، هم از فروکاستنِ مسئولیت کیفری به صرفِ مدیریت رفتار جلوگیری می‌کند، و هم اجازه می‌دهد مفاهیمی چون قصد، علم، بی‌احتیاطی و سرزنش‌پذیری، جایگاه تحلیلی خود را در حقوق کیفری حفظ کنند.

اگر این وضعیت را به‌صورت منطقی نمایش دهیم، می‌توان گفت هر راه‌حل «S_i» دارای سه نوع هزینه است:

$$\mathrm{Cost}(S_i) = M_i + N_i + I_i$$

که در آن «M_i» هزینه متافیزیکی، «N_i» هزینه هنجاری، و «I_i» هزینه نهادی است. در این چارچوب، می‌توان ادعا کرد که کثرت‌گرایی، دست‌کم در وضعیت فعلی بحث، از آن رو ترجیح‌پذیرتر است که می‌کوشد مقدار «M_i» را پایین نگه دارد، بدون آنکه به افزایش شدید «N_i» بینجامد. به تعبیر ساده‌تر، این رویکرد نسبت به رقبای خود، تعادل بهتری میان سه نوع هزینه برقرار می‌کند.

بر این اساس، می‌توان چنین بیان کرد که: اگر اولویت اصلی، «حفظ استحقاق و منشأبودنِ متافیزیکیِ فاعل» باشد، بازنگری در انسداد علّی ارجح خواهد بود؛ اگر «وفاداری کامل به تصویر علمی و پرهیز از هرگونه تعهد متافیزیکی» اولویت یابد، حذف یا بازتعریف تقصیر تقویت می‌شود؛ و اگر هدف، «حفظ ساختار سنتی مسئولیت با کمترین جابه‌جایی مفهومی» باشد، سازگارگرایی مورد توجه قرار می‌گیرد. اما اگر معیار، «ایجاد سازگاری معقول (ولو نسبی) میان علم، هنجار، و نهاد حقوق کیفری» باشد، کثرت‌گرایی سطوح تبیین، مناسب‌ترین راهکار برای پاسخ به ناسازواری است.

در نتیجه، ناسازواری میان انسداد علّی و مسئولیت کیفری لزوماً ما را به حذف یکی به نفع دیگری وادار نمی‌کند؛ بلکه می‌تواند ما را به این نتیجه برساند که فهم مسئولیت کیفری مستلزم نگاهی کلان و همه جانبه به موضوع و پذیرش محدودیت‌ها و ظرفیت‌های

Accepted | Awaiting Publication | Draft Version Unedited

هر رویکرد است. در این صورت، به نظر می‌رسد کثرت‌گرایی، موجه‌ترین نقطه عزیمت برای بازاندیشی معاصر در مبانی فلسفی مسئولیت کیفری خواهد بود.[1]

نتیجه‌گیری

ناسازواری میان اصل انسداد علّی و مسئولیت کیفری، در بنیاد خود، صرفاً نزاعی درباره آزادی اراده یا قابلیت پیش‌بینی رفتار انسان نیست؛ بلکه چالشی درباره نوع تبیینی است که فلسفه حقوق کیفری برای مشروع‌ساختن مداخله تنبیهی خود بدان نیاز دارد. اگر رفتار مجرمانه صرفاً همچون حلقه‌ای در زنجیره علّی رخدادهای فیزیکی دیده شود، رویکرد حقوق کیفری درباره «فاعل»، «اراده آزاد»، «تقصیر» و «استحقاق سرزنش» در معرض تقلیل به زبانی صرفاً کارکردی قرار می‌گیرد. بااین‌حال، از این واقعیت که رفتار انسان واجد علل عصبی، زیستی، روان‌شناختی و اجتماعی است، نمی‌توان بی‌واسطه نتیجه گرفت که فاعل انسانی موضوع مناسبی برای انتساب هنجاری نیست. چنین نتیجه‌ای مستلزم پذیرش این پیش‌فرض است که تبیین علّیِ یک پدیده، همه اَشکال دیگر فهم و ارزیابی آن پدیده را بی‌اعتبار می‌کند؛ پیش‌فرضی که نه از اصل انسداد علّی به‌تنهایی برمی‌آید و نه با ساختار استدلال‌های حقوقی سازگار است.

انسداد علّی، حتی در قوی‌ترین تقریر خود، در درجه نخست بحثی درباره کفایت علل فیزیکی برای وقوع رویدادهای فیزیکی است، نه موضوعی درباره بی‌معنایی دلایل، هنجارها، قصدها و نسبت‌های مسئولیت. خلط میان این دو سطح، به این تصور نادرست می‌انجامد که هرگاه علل رفتار کشف شوند، دلایل فاعل برای عمل و ارزیابی او در پرتو قواعد نیز حذف می‌شوند. حال آنکه «علتِ وقوع» و «دلیلِ انتساب» به پرسش‌هایی متفاوت پاسخ می‌دهند. اولی می‌پرسد چه سازوکارهایی رفتار را پدید آورده‌اند؛ دومی سؤال می‌کند که آیا شخص، با برخورداری از ظرفیت فهم هنجار، ادراک موقعیت، کنترل رفتاری و پاسخ‌گویی به دلایل، می‌تواند موضوع سرزنش حقوقی قرار گیرد یا خیر. استقلال این دو پرسش به معنای انکار یافته‌های علمی نیست، بلکه به معنای امتناع از فروکاستن منطق هنجاری حقوق به زبان توصیفی علوم طبیعی است.

بر این مبنا، و با پذیرش برخی کاستی‌های رویکرد کثرت‌گرایی سطوح تبیین- که واجد توجه در نوشتاری جداگانه است- این رویکرد را باید به مثابه چارچوبی برای تعیین حدود و نسبت‌های تبیین علمی و داوری حقوقی دانست. در این چارچوب، یافته‌های علوم اعصاب، روان‌شناسی و جرم‌شناسی می‌توانند در شناسایی اختلالات شناختی، کاهش ظرفیت کنترل، تأثیر اجبار، آسیب‌پذیری‌های رشدی یا شرایط محیطیِ مؤثر بر رفتارْ نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشند. اما نقش این یافته‌ها آن نیست که جایگزین

---

[1]. با این حال، به باور ما همین راهکار هم، با خوانشی دیگر، می‌تواند مورد نقد قرار گیرد. در واقع هدف غایی پژوهش حاضر ارائه نگاهی نو به مفهوم مسئولیت کیفری در پرتو فلسفه علم است و اگر این نوشتار توانسته باشد پرسش‌هایی (ولو حداقلی) را در ذهن پژوهشگران حوزه فلسفه کیفری ایجاد نماید، به مطلوب خود دست یافته است.

داوری حقوقی شوند؛ بلکه باید در بازتنظیم دقیق‌تر معیارهای انتساب، اهلیت، قصد، اکراه، جنون، اختلال اراده و تناسب واکنش کیفری به کار روند. بنابراین، علم می‌تواند دامنه و کیفیت مسئولیت را اصلاح کند، بی‌آنکه اصل مسئولیت را به‌کلی مضمحل سازد.

در عین حال، دفاع از استقلال نسبی مسئولیت کیفری نباید به محافظه‌کاری مفهومی یا مصون‌داشتن نهاد کیفر از نقد علمی منجر شود. اگر شواهد معتبر نشان دهد که در برخی وضعیت‌ها ظرفیت فهم یا کنترل شخص به‌طور جدی مختل بوده است، پافشاری بر انتساب کامل تقصیر، نه دفاع از اخلاق کیفری، بلکه بی‌اعتنایی به مبانی آن است. مسئولیت کیفریِ موجه، مسئولیتی درجه‌بندی‌شده و حساس به ظرفیت‌های واقعی اشخاص است؛ مسئولیتی که میان فاعلِ دارای توان پاسخ‌گویی به دلایل و فردی که رفتار او تحت سلطه اختلال، اجبار یا ناتوانی جدی قرار گرفته، تفاوت می‌گذارد. ازاین‌رو، پذیرش کثرت‌گرایی باید با بازبینی مستمر معیارهای مسئولیت و گشودگی حقوق کیفری به داده‌های علمی همراه باشد.

افزون بر این، راه‌حل پیشنهادی مستلزم تعدیل ادعاهای سزاگرایانه است. هرچه نقش علل پیشینی، زمینه‌های اجتماعی و محدودیت‌های روانی در شکل‌گیری رفتار آشکارتر می‌شود، توجیه کیفر نمی‌تواند صرفاً بر ایده استحقاق انتزاعی و گسسته از وضعیت واقعی فاعل تکیه کند. با این‌همه، این تعدیل نباید به گذار کامل از عدالت کیفری به سازوکاری برای مدیریت خطر منتهی شود؛ زیرا چنین گذاری ممکن است فرد را از شخصی دارای منزلت و حقوق، به موضوعی برای پیش‌بینی، کنترل و خنثی‌سازیِ خطر تقلیل دهد. پاسخ موجه، حفظ پیوند میان پاسخ‌گویی، تناسب، کرامت انسانی و تضمین‌های دادرسی منصفانه، در کنار توجه جدی به پیشگیری، درمان و بازاجتماعی‌شدن است..

در نهایت، چالش مورد بحث تنها هنگامی به ناسازواری تبدیل می‌شود که تبیین علمی را یگانه معیار واقعیت و تبیین حقوقی را ادعایی رقیب برای جانشینی علل فیزیکی تلقی کنیم. اما اگر هر سطح تبیین در قلمرو پرسش‌های ویژه خود فهم شود، مسئولیت کیفری، نه به‌مثابه انکار علیّت، بلکه به‌مثابه شیوه‌ای هنجاری برای مواجهه با رفتار انسان در حدود ظرفیت‌های واقعی خویش برای فهم دلایل، پاسخ‌گویی به قواعد و تنظیم رفتار خود، می‌تواند با ناسازواری کمتری با جهان‌بینی علمی باقی بماند.

منابع

فارسی

۱- اصحابی، فاطمه، حمیداوی، علی و موسی‌زاده میخوش، رضا (۱٤۰٤)، هوش مصنوعی و بازاندیشی عدالت کیفری: تحلیل سزاگرایانه و فایده‌گرایانه، دو فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق کیفری و جرم‌شناسی، ۲ (٤)، ۹٤-۱۲۵. Doi: 10.22034/jclc.2025.2065927.1221

۲- شریفی، محسن، حبیب‌زاده، جعفر، عیسایی تفرشی، محمد و فرجیها، محمد (۱۳۹۲)، انتساب مسئولیت کیفری به اشخاص حقوقی در نظام کیفری ایران و انگلستان، **آموزه‌های حقوق کیفری**، ۱۰ (٦): ۵۷-۸۸.

۳- جوان جعفری, عبدالرضا و ساداتی, سیدمحمدجواد (۱۳۹۱)، سزاگرایی در فلسفه کیفر، **پژوهشنامه حقوق کیفری**، ۳ (۱): ۵۹-۸۱.

٤- جعفری، محمد تقی (۱۳۹۰)، **جبر و اختیار**، تهران، موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.

۵- چالمرز، آلن اف (۱٤۰٤)، چیستی علم: درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی، ترجمه سعید زیبا کلام، چاپ بیست و دوم، تهران، سمت.

٦- خرّم، سینا و توجهی، عبدالعلی (١٤٠٤)، معیار و مصادیق تقصیر جزایی و مبانی آن در حقوق کیفری ایران، دو فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق کیفری و جرم‌شناسی، ٢ (٤): ٢١٦-٢٦٣.Doi: 10.22034/jclc.2025.2063213.1204

٧- میرمحمدصادقی، حسین (١٤٠٤)، **حقوق جزای عمومی (٢)**، چاپ پنجم، تهران، دادگستر.

٨- میرسعیدی، سیدمنصور (١٣٩٠)، **مسئولیت کیفری (قلمرو و ارکان)**، چاپ سوم، تهران، میزان.

انگلیسی

1- Caruso, G. D. (2021). ***Rejecting retributivism: Free will, punishment, and criminal justice***. Cambridge University Press.
2- Craver, C. F. (2007). ***Explaining the brain: Mechanisms and the mosaic unity of neuroscience***. Oxford University Press.
3- De Caro, M. (2024). Normativity, agency, and levels of explanation. **Philosophical Studies**, *181*(1), 89–108.
4- Duff, R. A. (2020). ***The realm of criminal law*** (2nd ed.). Oxford University Press.
5- Fischer, J. M. (2022). ***Responsibility and control: A theory of moral responsibility*** **(Updated ed.).** Cambridge University Press.
6- Frankfurt, H. G. (1969). Alternate possibilities and moral responsibility. **The Journal of Philosophy**, *66*(23), 829–839.
7- Gibb, S. C. (2010). Non-reductive physicalism and the problem of mental causation. In R. Koons & G. Bealer (Eds.), ***The waning of materialism*** (pp. 77–95). Oxford University Press.
8- Glennan, S. (2017). ***The new mechanical philosophy***. Oxford University Press.
9- Hart, H. L. A. (1968). ***Punishment and responsibility: Essays in the philosophy of law***. Oxford University Press.
10- Heil, J. (2012). ***The universe as we find it***. Oxford University Press.
11- Hempel, C. G., & Oppenheim, P. (1948). Studies in the logic of explanation. **Philosophy of Science**, *15*(2), 135–175. https://doi.org/10.1086/286983
12- Kim, J. (1998). ***Mind in a physical world: An essay on the mind-body problem and mental causation***. MIT Press.
13- Kim, J. (2005). ***Physicalism, or something near enough***. Princeton University Press.
14- Lavazza, A. (2023). Free will, neuroscience, and the challenge of causal closure. **Topoi**, *42*(2), 301–314.
15- List, C., & Menzies, P. (2009). Non-reductive physicalism and the limits of the exclusion problem. **The Journal of Philosophy**, *106*(9), 475–502. https://doi.org/10.5840/jphil2009106919
16- Matravers, M. (2024). Punishment without desert? On criminal justice after retributivism. **Criminal Law and Philosophy**, *18*(1), 71–86.
17- McKenna, M., & Coates, D. J. (2021). ***Free will: A contemporary introduction*** (2nd ed.). Routledge.
18- Mele, A. R. (2022). ***Free will and luck***. Oxford University Press.
19- Morse, S. J. (2023). Brain interventions, criminal responsibility, and levels of explanation. **Journal of Law and the Biosciences**, *10*(1), 168–182.
20- Nadelhoffer, T. (2023). Responsibility skepticism and criminal law reform. **Neuroethics**, *16*(2), 117–130.
21- O'Connor, T., & Churchill, J. R. (2021). Agent causation and free agency. In K. Timpe, M. Speak, & J. A. K. (Eds.), ***The Oxford handbook of free will*** (2nd ed., pp. 83–101). Oxford University Press.
22- Papineau, D. (2001). The rise of physicalism. In C. Gillett & B. Loewer (Eds**.),** ***Physicalism and its discontents*** (pp. 3–36). Cambridge University Press.
23- Pereboom, D. (2001). ***Living without free will*****.** Cambridge University Press.
24- Pereboom, D. (2024). ***Free will skepticism in law and society***. Oxford University Press.
25- Salmon, W. C. (1984). ***Scientific explanation and the causal structure of the world***. Princeton University Press.
26- Scanlon, T. M. (1998). ***What we owe to each other***. Harvard University Press.
27- Shoemaker, S. (2007). ***Physical realization***. Oxford University Press.
28- Steward, H. (2019). Agency, intervention, and the open future. In U. Kriegel (Ed.), ***The Oxford handbook of the philosophy of consciousness*** (pp. 191–206). Oxford University Press.
29- Vargas, M. (2021). ***The ethics of freedom***. Oxford University Press.
30- Vincent, N. A. (2020). Neuroscience and criminal responsibility: Beyond reductionism**. Annual Review of Criminology**, *3*, 211–229.
31- Woodward, J. (2003). ***Making things happen: A theory of causal explanation***. Oxford University Press.
32- Woodward, J. (2021). Causation and explanation in complex systems. **Theoria**, *87*(1), 45–62.

References

1. Ashabi, Fatemeh, Hamidavi, Ali, & Mousazadeh Mikhush, Reza. (2025). Artificial Intelligence and the Reconsideration of Criminal Justice: A Retributivist and Utilitarian Analysis. **Journal of Research and Development in Criminal Law and Criminology**, 2(4), 94–125. https://doi.org/10.22034/jclc.2025.2065927.1221. (in Persian).

2. Caruso, G. D. (2021). **Rejecting retributivism: Free will, punishment, and criminal justice.** Cambridge University Press.

3. Chalmers, Alan F. (2025). **What Is This Thing Called Science? An Introduction to the Philosophy of Science**. Translated by Saeed Zibakalam. 22nd ed. Tehran: SAMT Publications. (in Persian).

4. Craver, C. F. (2007). **Explaining the brain: Mechanisms and the mosaic unity of neuroscience**. Oxford University Press.

5. De Caro, M. (2024). Normativity, agency, and levels of explanation. **Philosophical Studies**, 181(1), 89–108.

6. Duff, R. A. (2020). **The realm of criminal law** (2nd ed.). Oxford University Press.

7. Fischer, J. M. (2022). **Responsibility and control: A theory of moral responsibility**. Cambridge University Press.

8. Frankfurt, H. G. (1969). Alternate possibilities and moral responsibility. **The Journal of Philosoph**y, 66(23), 829–839.

9. Gibb, S. C. (2010). **Non-reductive physicalism and the problem of mental causation**. In R. Koons & G. Bealer (Eds.), The waning of materialism (pp. 77–95). Oxford University Press.

10. Glennan, S. (2017). **The new mechanical philosophy**. Oxford University Press.

11. Hart, H. L. A. (1968). **Punishment and responsibility: Essays in the philosophy of law**. Oxford University Press.

12. Heil, J. (2012). **The universe as we find it**. Oxford University Press.

13. Hempel, C. G., & Oppenheim, P. (1948). Studies in the logic of explanation. **Philosophy of Science**, 15(2), 135–175. https://doi.org/10.1086/286983

14. Jafari, Mohammad Taqi. (2011). **Determinism and Free Will**. Tehran: Institute for Compilation and Publication of the Works of Allameh Jafari. (in Persian).

15. Javan Jafari, Abdolreza, & Sadati, Seyyed Mohammad Javad. (2012). Retributivism in the Philosophy of Punishment. **Criminal Law Research Journal**, 3(1), 59–81. (in Persian).

16. Khorram, Sina, & Tavjehi, Abdolali. (2025). The Criteria and Instances of Criminal Negligence and Its Underlying Foundations in Iranian Criminal Law. **Journal of Research and Development in Criminal Law and Criminology**, 2(4), 216–263. https://doi.org/10.22034/jclc.2025.2063213.1204. (in Persian).

17. Kim, J. (1998). **Mind in a physical world: An essay on the mind-body problem and mental causation**. MIT Press.

18. Kim, J. (2005). **Physicalism, or something near enough**. Princeton University Press.

19. Lavazza, A. (2023). **Free will, neuroscience, and the challenge of causal closure.** Topoi, 42(2), 301–314.

20. List, C., & Menzies, P. (2009). Non-reductive physicalism and the limits of the exclusion problem. **The Journal of Philosophy**, 106(9), 475–502. https://doi.org/10.5840/jphil2009106919

21. Matravers, M. (2024**). Punishment without desert? On criminal justice after retributivism**. Criminal Law and Philosophy, 18(1), 71–86.

22. McKenna, M., & Coates, D. J. (2021). **Free will: A contemporary introduction** (2nd ed.). Routledge.

23. Mele, A. R. (2022). **Free will and luck**. Oxford University Press.

24. Mir-Mohammad Sadeghi, Hossein. (2025). **General Criminal Law** (Vol. 2). 5th ed. Tehran: Dadgostar Publications. (in Persian).

Accepted | Awaiting Publication | Draft Version | Unedited

25. Mir-Saeidi, Seyyed Mansour. (2011). **Criminal Liability: Scope and Elements**. 3rd ed. Tehran: Mizan Publications. (in Persian).

26. Morse, S. J. (2023). Brain interventions, criminal responsibility, and levels of explanation. **Journal of Law and the Biosci**ences, 10(1), 168–182.

27. Nadelhoffer, T. (2023). Responsibility skepticism and criminal law reform. **Neuroethics**, 16(2), 117–130.

28. O'Connor, T., & Churchill, J. R. (2021). **Agent causation and free agency**. In K. Timpe, M. Speak, & J. A. K. (Eds.), The Oxford handbook of free will (2nd ed., pp. 83–101). Oxford University Press.

29. Papineau, D. (2001). **The rise of physicalism**. In C. Gillett & B. Loewer (Eds.), Physicalism and its discontents (pp. 3–36). Cambridge University Press.

30. Pereboom, D. (2001). **Living without free will**. Cambridge University Press.

31. Pereboom, D. (2024). **Free will skepticism in law and society**. Oxford University Press.

32. Salmon, W. C. (1984). **Scientific explanation and the causal structure of the world**. Princeton University Press.

33. Scanlon, T. M. (1998). **What we owe to each other**. Harvard University Press.

34. Sharifi, Mohsen, Habibzadeh, Jafar, Issaei Tafrashi, Mohammad, & Farajiha, Mohammad. (2013). Attribution of Criminal Liability to Legal Persons in the Criminal Justice Systems of Iran and England. **Criminal Law Doctrines**, 10(6), 57–88. (in Persian).

35. Shoemaker, S. (2007). **Physical realization**. Oxford University Press.

36. Steward, H. (2019). **Agency, intervention, and the open future**. In U. Kriegel (Ed.), The Oxford handbook of the philosophy of consciousness (pp. 191–206). Oxford University Press.

37. Vargas, M. (2021). **The ethics of freedom**. Oxford University Press.

38. Vincent, N. A. (2020). Neuroscience and criminal responsibility: Beyond reductionism. **Annual Review of Criminology**, 3, 211–229.

39. Woodward, J. (2003). **Making things happen: A theory of causal explanation**. Oxford University Press.

40. Woodward, J. (2021). Causation and explanation in complex systems. **Theoria**, 87(1), 45–62.

پذیرفته‌شده | در انتظار انتشار | نسخه‌ی اولیه | ویراستاری‌نشده
Accepted | Awaiting Publication | Draft Version | Unedited